

Analysis of Referential and Attributive Uses Based on Indirect Speech Acts

Gholamreza Hosseinpour*

Abstract

One of the important questions about definite descriptions is the difference between referential and attributive uses of these descriptions. Donnellan objects Russell and Strawson's theories of definite descriptions because they both fail to explain referential use, but nowhere do they give us a set of necessary and sufficient conditions for distinguishing any use. Kripke also believes that the difference between referential and attributive uses is in fact the difference between the speaker's reference and the semantic reference. The speaker's reference and the semantic reference coincide in attributive use, but in referential use, they may be different. According to the theory of speech acts, Kripke's account may not be quite correct, however, the difference between speaker's reference and semantic reference is similar to the difference between the speaker's meaning and the meaning of the sentence, although Kripke adopts a strange way of expressing it, because reference, contrary to meaning, is a speech act. But Searle's solution is based on his theory of indirect speech acts; That is, the speaker says something, he means what he says, but he also means something else. In Searle's account, the speaker's primary illocutionary act which is not literally expressed in his utterances, is done indirectly by performing his secondary illocutionary act which is expressed literally. According to Searle, all Donnellan's referential uses are mere uses where the speaker uses a definite description that expresses the secondary aspect under which the reference is made. Thus, in attributive uses, speaker meaning and sentence meaning are the same, and in referential uses not; That is, in referential uses, reference is made under a secondary aspect, and in attributive uses, under a primary aspect.

Keywords: Donnellan, Kripke, Searle, referential use, attributive use, indirect speech acts.

* Assistant Professor in Mysticism, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran,
reza_hosseinpour@yahoo.com

Date received: 16/02/2023, Date of acceptance: 14/05/2023





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل کاربردهای دلالتی و وصفی براساس افعال غیرمستقیم گفتاری

غلامرضا حسین پور*

چکیده

یکی از پرسش‌های مهم در باب توصیفات معین، تفاوت میان کاربردهای دلالتی و وصفی از این توصیفات است. دانلان به نظریه‌های راسل و استراوسون درباره توصیفات معین به این دلیل که هر دوی آن‌ها موفق نمی‌شوند کاربرد دلالتی را توضیح دهند، ایراد می‌گیرد اما هیچ‌جا به ما مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی را برای تشخیص هیچ کاربردی نمی‌دهد. کریپکی نیز معتقد است تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی، در واقع تفاوت میان دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی است. دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی در کاربرد وصفی با هم منطبق‌اند، اما در کاربرد دلالتی، ممکن است با هم متفاوت باشند. براساس نظریه افعال گفتاری، روایت کریپکی نمی‌تواند کاملاً درست باشد، با این حال، تفاوت میان دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی شبیه تفاوتی است که میان مراد گوینده و معنای جمله وجود دارد، هرچند کریپکی روش عجیبی را برای بیان آن اتخاذ می‌کند، زیرا دلالت، برخلاف معنا، یک فعل گفتاری است. اما راه‌حل سرل بر مبنای نظریه افعال غیرمستقیم گفتاری اوست؛ یعنی گوینده چیزی می‌گوید، منظور آن چیزی است که می‌گوید اما چیز دیگری را هم منظور دارد. در روایت سرل، فعل مضمون در سخن اولیه گوینده که به معنای حقیقی در اظهار او بیان نمی‌شود، به صورت غیرمستقیم از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه او که به معنای واقعی بیان می‌شود، انجام می‌گیرد. از نظر سرل، همه کاربردهای دلالتی دانلان فقط کاربردهایی‌اند که در آنجا گوینده توصیف معینی را به کار می‌برد که رویه ثانویه‌ای را که دلالت ذیل آن انجام می‌شود، بیان می‌کند. بدین‌سان در کاربردهای وصفی، مراد گوینده و معنای جمله یکسان‌اند و در

* استادیار، گروه عرفان اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران،

reza_hossein_pour@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۵



کاربردهای دلالتی نه؛ یعنی در کاربردهای دلالتی، دلالت ذیل یک رویه ثانویه انجام می‌شود و در کاربردهای وصفی، ذیل یک رویه اولیه.

کلیدواژه‌ها: دانلان، کریپکی، سرل، کاربرد دلالتی، کاربرد وصفی، افعال غیرمستقیم گفتاری.

۱. مقدمه

اساساً یکی از پرسش‌های مهم در باب توصیفات معین (definite descriptions) این است که آیا تفاوتی میان کاربردهای دلالتی (referential uses) و وصفی (attributive uses) از این توصیفات وجود دارد یا نه؟ کیث دانلان (Keith Donnellan) (1931-2015)، فیلسوف زبان معاصر امریکایی، معتقد است توصیفات معین دو کاربست ممکن دارند. در واقع توصیفات معین به کار می‌روند تا بر آن چیزی دلالت کنند که یک گوینده می‌خواهد درباره آن صحبت کند اما این توصیفات البته به نحو کاملاً متفاوتی به کار می‌روند. افزون بر این، یک توصیف معین در یک جمله روی می‌دهد و ممکن است همان جمله — در موقعیت‌های مختلف کاربرد خود — به هر دو صورت به کار رود (Donnellan, 1966: 281). بنابراین، از نظر دانلان، دو کاربرد ممکن از یک توصیف معین می‌توانند در یک جمله وجود داشته باشند.

دانلان تفاوت میان کاربردهای دلالتی و وصفی را از طریق مثال‌هایی نشان می‌دهد که می‌توانیم آن‌ها را تعمیم دهیم. مثلاً فرض کنیم با بدن مثله شده تقی مواجه می‌شویم که توسط فردی ناشناس به قتل رسیده است. می‌توانیم بگوییم «قاتل تقی دیوانه است» و مرادمان از «قاتل تقی» شخص خاصی نباشد بلکه هر کسی باشد که تقی را به قتل رسانده است؛ این کاربرد، وصفی است.

اما مثلاً در صحنه دادگاه که تقی برای قتل تقی در حال محاکمه است، ممکن است با مشاهده رفتار عجیب او بگوییم «قاتل تقی دیوانه است» و مرادمان از «قاتل تقی»، مردی باشد که در جایگاه متهم قرار گرفته است؛ یعنی تقی، که رفتار بسیار عجیبی دارد. در این مورد، مرادمان هر کسی که تقی را به قتل رسانده، نیست بلکه مرادمان مرد خاصی است؛ یعنی مردی که مقابل خود می‌بینیم؛ این کاربرد، دلالتی است (Searle, 1979: 137).

یک ویژگی تعیین‌کننده این تفاوت این است که در کاربردهای دلالتی، مهم نیست توصیف معینی که به کار می‌رود، در مورد چیزی که بدان دلالت می‌شود، واقعاً صادق باشد. مثلاً فرض کنیم مردی که در مقابل ماست، واقعاً تقی را به قتل نرسانده باشد؛ فرض کنیم هیچ‌کس تقی را

به قتل نرسانده باشد بلکه خودکشی کرده باشد، باز هم از نظر دانلان، اگر مردی که دلالت ما به اوست، دیوانه باشد، گفته ما درست است.

از آنجا که در کاربرد دلالتی فقط عبارتی را به کار می‌بریم تا درباره آن به صورت صادق یا کاذب سخن بگوییم، مهم نیست این عبارت در مورد آن چیز صادق باشد. اما در کاربرد وصفی، اگر توصیف معین ما در مورد چیزی صادق نباشد، گزاره ما نمی‌تواند صادق باشد. مثلاً اگر کسی تقی را به قتل نرسانده باشد، گفته ما نمی‌تواند درست باشد (Ibid: 138).

اما علت تمایل ما به وجود تفاوت میان کاربردهای وصفی و دلالتی، این است که در کاربردهای دلالتی می‌دانیم که گوینده چندین رویه (aspect) در دست دارد که ذیل این رویه‌ها می‌توان بر یک مصداق دلالت کرد ولی بیش از کاربردهای وصفی، تمایل داریم فعل گفتاری^۱ گوینده را ذیل یکی از رویه‌های دیگر گزارش کنیم. مثلاً اگر گوینده بگوید «قاتل تقی دیوانه است» و می‌دانیم که او می‌داند یا باور دارد که «نقی قاتل تقی است»، ما بیشتر مایل هستیم فعل گفتاری او را به صورت «او گفت تقی دیوانه است» گزارش کنیم تا اینکه گزارش کنیم «او وقتی اظهارات خود را مطرح می‌کرد، نمی‌دانست چه کسی قاتل تقی است».

در واقع اگر رویه اولیه‌ای را که دلالت ذیل آن انجام می‌شود، بدانیم، به طور کلی گزارش اظهار گوینده ذیل آن رویه صحیح خواهد بود، صرف نظر از عبارتی که او واقعاً به کار برده و صرف نظر از اینکه آیا عبارتی که او واقعاً به کار برده، در مورد چیزی که رویه اولیه او را محقق می‌کند، درست باشد یا نه؛ زیرا آن رویه، محتوای دلالتی اظهاری را که او می‌کرد، گزارش می‌دهد. در واقع گزارش‌های کاربردهای دلالتی و وصفی دارای هر دو قرائت مفهومی (intensional) و مصداقی (extensional) هستند. بدین‌سان اگر نقی قاتل باشد و دوستانش بشنوند که بازپرس «به نحو وصفی» گفته است «قاتل تقی دیوانه است»، ممکن است آن‌ها این گفته بازپرس را به صورت «بازپرس می‌گوید تو دیوانه‌ای» به نقی گزارش دهند. به همین ترتیب، رویه‌هایی در کاربرد دلالتی وجود دارند که ناموجه نیستند اما این رویه‌ها نشان نمی‌دهند که گفتار گوینده در کاربردهای وصفی بر چیزی دلالت نمی‌کند. آنچه این رویه‌ها نشان می‌دهند، این است که چون دلالت تماماً ذیل رویه‌ای یا رویه دیگری است، گزارش دلالت نیز ممکن است بر چیزی و در ذیل رویه‌ای که گوینده در واقع آن را به کار نبرده و نمی‌تواند آن را به کار ببرد، گمراه‌کننده یا حتی کاملاً نادرست باشد (Ibid: 152-3).

بدین‌سان با توجه به نکات فوق، در این مقاله، به دنبال بررسی روایات دانلان و کریپکی از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی توصیفات معین و در کنار آن، تبیین سرل از این روایات و

سپس بررسی نقد او به این روایات هستیم. در ادامه نیز به روایت خود سرل از این تفاوت می‌پردازیم و راه‌حل جایگزین او را مورد تحلیل، بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

۲. روایت دانلان از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی

از نظر دانلان اساساً عدم موفقیت در پرداختن به دو نحوه کاربست توصیفات معین، کاربرد دلالتی این توصیفات را تحت‌الشعاع قرار داده است و لذا از این منظر، معروف‌ترین نظریات توصیفات معین؛ یعنی نظریات برتراند راسل (1872 - 1970) و پیتر استراوسون (Strawson Peter) (1919- 2006) دارای قصورند (Donnellan, 1966: 281).

براساس دیدگاه راسل، یک توصیف معین می‌تواند بر یک چیز دلالت کند؛ «اگر «الف» عبارتی دلالت‌کننده باشد، ممکن است شیء «ب» وجود داشته باشد (نمی‌تواند بیش از یکی وجود داشته باشد) که برای آن، گزاره ««ب» با «الف» یکسان است» صادق باشد ... پس ما می‌توانیم بگوییم شیء «ب» مدلول عبارت «الف» است» (Russell, 1905: 488). بنابراین، در کاربرد یک توصیف معین، یک گوینده می‌تواند عبارتی را به کار ببرد که بر شیئی دلالت کند اما این فقط رابطه میان آن شیء و کاربرد توصیف معینی است که راسل تشخیص می‌دهد.

دانلان معتقد است دو کاربرد از توصیفات معین وجود دارند و لذا تعریف دلالت‌گرایانه‌ای که راسل ارائه می‌دهد، قابل اطلاق بر هر دو است اما توصیف معین در یکی از این‌ها به انجام کار بیشتری کمک می‌کند. گوینده در این کاربرد، توصیف معین را برای دلالت بر چیزی به کار می‌برد که دانلان این کاربرد را کاربرد دلالتی یک توصیف معین می‌نامد (Donnellan, 1966: 281).

بدین سان اگر دانلان بر نهج صواب باشد، کاربرد دلالتی نمی‌تواند همانند دلالت باشد و لذا کاربرد دلالتی توصیفات معین براساس دیدگاه راسل تشخیص داده نمی‌شود. افزون براین، براساس دیدگاه راسل، نوع عبارتی که به انجام کاربست کاربرد دلالتی توصیفات معین بسیار نزدیک می‌شود، به معنای دقیق منطقی یک اسم خاص (proper name) از کار درمی‌آید. به باور دانلان، بسیاری از چیزهایی که راسل درباره اسامی خاص می‌گوید، می‌تواند بر کاربرد دلالتی توصیفات معین نیز اطلاق شود.

از سوی دیگر، استراوسون نیز کاربرد دلالتی توصیفات معین را تشخیص می‌دهد اما، از نظر دانلان، آنچه استراوسون نمی‌بیند، این است که یک توصیف معین می‌تواند نقش کاملاً متفاوتی داشته باشد؛ یعنی حتی اگر در یک جمله و همان جمله روی دهد، می‌تواند به نحو غیردلالتی به

کار رود. استراوسون کاربردهای غیردلالتی توصیفات معین را نشان می‌دهد اما اینکه یک توصیف معین دارای کدام کاربرد است، ظاهراً برای او کاربستی از نوع جمله‌ای است که در آن روی می‌دهد، در حالی که از نظر دانلان، دو کاربرد ممکن از یک توصیف معین می‌تواند در همان جمله وجود داشته باشند (Ibid: 282). بدین لحاظ، استراوسون می‌گوید سخن گفتن از عباراتی که برای دلالت به کار می‌روند؛ یعنی

هر عبارتی از هریک از این اقسام [توصیفات معین]، می‌تواند برای آنچه به صورت سنتی به عنوان جمله موضوعی - محمولی مفرد شناخته می‌شود، موضوع واقع شود؛ و نحوه وقوع چنین عبارتی، در واقع نشانگر نوع کاربردی است که می‌خواهم از آن بحث کنم (Strawson, 1950: 320).

بنابراین، به تعبیر دانلان، اگر مثلاً در سال ۱۹۶۰ کسی براساس شناخت خود از سیاست جمهوری خواهان پیش‌بینی کرده باشد که «کاندیدای ریاست جمهوری جمهوری خواهان در سال ۱۹۶۴ یک محافظه‌کار است»، توصیف معین در این جمله، احتمالاً مثالی از کاربرد دلالتی است. اما دانلان معتقد است که نمی‌توانیم این را درباره این جمله فارغ از موقعیت خاص آن بگوییم که در واقع برای اظهار چیزی در آن موقعیت خاص به کار می‌رود؛ در حقیقت، پس از آن ممکن است معلوم شود که این توصیف معین، کاربردی دلالتی دارد یا نه (Donnellan, 1966: 282). بدین‌سان دانلان خلاصه‌ای از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی را که در تصدیقات به کار می‌روند، به صورت زیر ارائه می‌دهد:

اگر گوینده «الف» توصیف معین «ب» را به نحو دلالتی به کار ببرد، «ج» وجود خواهد داشت (یا، دست‌کم، گوینده قصد می‌کند که باید وجود داشته باشد) که درباره آنچه در ذیل می‌آید، صادق خواهد بود ...

(۱) دلالت «الف» بر «ج» روشن خواهد کرد که آیا «ج» واقعاً «ب» هست یا نه.

(۲) «الف» سخن صادق یا کاذبی را درباره «ج» خواهد گفت که آیا «ج» واقعاً «ب» هست یا نه (به شرطی که در مورد باقی‌مانده فعل گفتاری، همه چیز مرتب باشد).

(۳) «الف» در کاربرد «ب» برای دلالت بر «ج»، بدیهی فرض می‌کند یا گفتار او دلالت می‌کند که «ج»، «ب» است.

(۴) در گزارش فعل گفتاری «الف»، گفتن اینکه او چیزی را درباره «ج» اظهار کرده و در گزارش این امر برای کاربرد عبارات برای دلالت بر «ج» نه «ب» یا مترادف آن، درست است.

اگر تعریف معین به نحو وصفی به کار برده می‌شد، «ج» وجود نمی‌داشت (و گوینده نیز قصد نمی‌کرد وجود داشته باشد) (Ibid, 1968: 206-7).

چنان‌که ملاحظه شد، هرچند دانلان به نظریات استراوسون و راسل در باب کاربرد دلالتی توصیفات معین اعتراض می‌کند اما خود نیز توضیح موجهی درباره تعیین و تشخیص کاربردهای مختلف نمی‌دهد، و تنها از لحاظ شهودی تفاوتی را میان کاربردهای وصفی و دلالتی می‌یابد که آن را نیز به صورت موجه تبیین نمی‌کند.

۳. نقد سرل به روایت دانلان از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی

از نظر جان سرل (John Searle) (متولد 1932) — فیلسوف برجسته زبان و ذهن معاصر امریکایی — بیشتر فیلسوفانی که تفاوت مورد نظر کیث دانلان را از منظر نظریه افعال گفتاری می‌بینند؛ یعنی دلالت را به عنوان نوعی فعل گفتاری درک می‌کنند، معتقدند چنین تفاوتی وجود ندارد و مواردی که دانلان نشان می‌دهد، می‌توانند نمونه‌های تفاوت عام میان مراد گوینده و معنای جمله به حساب آیند، زیرا هر دو کاربرد اظهارشده به این معنا که موارد دلالت بر اشیاء هستند، دلالتی‌اند؛ فقط دلالت در مرتبه‌ای است که گوینده با آن قصد هایش را در اظهارش کاملاً آشکار می‌کند (Searle, 1979: 137).

از نظر سرل، دانلان به نظریه‌های راسل و استراوسون درباره توصیفات معین به این دلیل که هر دوی آن‌ها موفق نمی‌شوند کاربرد دلالتی را توضیح دهند، ایراد می‌گیرد اما هیچ‌جا به ما مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی را برای تشخیص هیچ کاربردی نمی‌دهد و حتی معلوم می‌شود که این توصیف حتی براساس جملات خود دانلان کاملاً درست نیست، چون مستقیماً در معرض انواع مثال‌های نقضی است که دانلان تأیید می‌کند اما به عنوان چالشی جدی به نظریه خود تلقی نمی‌کند.

سرل می‌گوید فرض کنید مثلاً تقی به علل طبیعی در گذشته اما درست قبل از مرگش مورد حمله قرار گرفته باشد و شواهد این حمله باعث شود دیوانگی را به «قاتل تقی» نسبت دهیم. در اینجا ممکن است بگوییم گفته ما درست است حتی اگر چیزی توصیف معین «قاتل تقی» را محقق نکند؛ یعنی در این کاربرد وصفی حالتی داریم که شرایط (۱) تا (۴) دانلان کاربرد دلالتی را محقق می‌کنند و لذا ظاهراً این تفاوت محتمل است. اگر در صورت‌بندی (۱) تا (۴) دانلان، «قاتل» را به «ب» و «حمله‌کننده» را به «ج» اطلاق کنیم، این حالت همه شرایط دلالتی بودن را محقق می‌کند اما فرض می‌شود وصفی است. به این معنا، سرل معتقد است چگونه می‌توانیم

تحلیل کاربردهای دلالتی و وصفی براساس افعال غیرمستقیم گفتاری (غلامرضا حسین پور) ۷۳

انواع این مثال‌ها را توجیه کنیم و هنوز این تفاوت را دست‌نخورده نگه داریم؟ (Ibid: 138-9). پاسخ دانلان نیز این است که این حالت، «نزدیک به هدف» (near miss) است و چنین مواردی هنوز کاملاً با کاربردهای دلالتی واقعی متفاوت‌اند؛

نزدیکی به هدف در کاربرد وصفی هنگامی اتفاق می‌افتد که چیزی دقیقاً متناسب با توصیفی که به کار می‌رود، نباشد اما فردی یا فرد دیگری یک توصیف را به تعبیری نزدیک به معنا (close in meaning) با توصیفی که به کار می‌رود، تطبیق دهد. این توصیف کاملاً متفاوت با نوع «نزدیک به هدف» است اما با دیدن این امر تشخیص داده می‌شود که فرد خاصی که گفتار گوینده خواهان دلالت بر اوست، به شیوه‌ای نسبتاً غیردقیق توصیف شده است (Donnellan, 1968: 209).

بدین‌سان سرل می‌گوید فقط در کاربردهای دلالتی می‌توانیم خیلی به خطا رویم؛ یعنی باز هم مثال‌های نقض اندکی نگرانی باقی می‌گذارند، چون دست‌کم باید بتوانیم برگردیم و شرایط (۱) تا (۴) را بازنویسی کنیم تا این کاربردهای وصفی نزدیک به هدف را از دلالتی شدن مستثنی کنیم و فهمیدن چگونگی انجام این کار بدون استفاده از صورت‌بندی‌هایی مانند «نزدیک به معنا» یا «نزدیک به هدف» اصلاً آسان نیست. در واقع از نظر سرل، دانلان در بحث از مثال‌های نقض، استعاره زیر را ارائه می‌کند:

گوینده در کاربرد دلالتی، هدف خاصی را نشانه می‌گیرد و می‌تواند آن هدف را نشانه بگیرد حتی اگر آن را با فاصله کمی بزند یا خیلی دورتر از هدف بزند؛ گفته او می‌تواند درباره موضوعی که بر آن دلالت می‌کند، درست باشد حتی اگر توصیف معین نزدیک به هدف باشد. اما در کاربرد وصفی، او هدف خاصی را نشانه نمی‌گیرد؛ او هدفی یا هدف دیگری را نشانه می‌گیرد؛ گفته او می‌تواند درست باشد تنها اگر به هدف بزند یا نزدیک به هدف بزند (Searle, 1979: 139-40). به تعبیر دانلان؛

«وقتی این امر دیده شود، به حساب آوردن اهداف نزدیک، این تفاوت را مبهم نمی‌کند. در هر صورت، کمک می‌کند تا چپستی این تفاوت دیده شود» (Donnellan, 1968: 210).

افزون بر این، دانلان اصرار دارد که این تفاوت فقط تفاوتی میان باورهای قویم و غیرقویمی نیست که گوینده و شنونده به چیزی داشته باشند که در هر صورت توصیف معین را برآورده می‌کند؛ این تفاوت صرفاً تفاوتی میان باور قویم به «قاتل تقی» در حالت دلالتی و باور غیرقویم به او در حالت وصفی نیست، زیرا حتی در این مورد که من باور قویمی داشته باشم، می‌توانم توصیف معین را به نحو وصفی به کار ببرم.

سرل به عنوان مثال می‌گوید فرض کنیم در سال ۱۹۶۰ کسی براساس شناختی که از سیاست جمهوری خواهان دارد، پیش‌بینی کرده باشد که «کاندیدای ریاست جمهوری جمهوری خواهان در سال ۱۹۶۴ یک محافظه‌کار است». حالا از آنجا که گلدواتر (Goldwater) — یک محافظه‌کار — سرانجام در سال ۱۹۶۴ نامزد شد، آن گفته درست بود و توصیف معینی که به صورت وصفی درباره گلدواتر به کار رفت، درست بود. با معیار راسل، درست است که بگوییم این توصیف معین بر گلدواتر دلالت می‌کند اما با وجود این، از نظر دانلان، گفتار گوینده بر گلدواتر دلالت نکرده و به معنای انتخاب یا تشخیص چیزی هم بر کسی دلالت نکرده است، زیرا گوینده نمی‌دانست چه کسی می‌خواهد کاندیدای ریاست جمهوری شود بلکه مراد او این بود که هرکسی کاندیدای ریاست جمهوری باشد، یک محافظه‌کار است. از طرف دیگر، در کاربرد دلالتی، گوینده، شخص یا چیز خاصی را در ذهن دارد و به همین دلیل است که می‌توانیم در روایت فعل گفتاری او بگوییم که گفتار او بر آن چیز یا شخص دلالت کرده است.

در نهایت، از نظر سرل، سه ویژگی درباره روایت دانلان وجود دارند که هر روایت رقیبی باید به آن‌ها پردازد: ۱. ظاهراً فقط به نحو شهودی تفاوتی بدیهی میان کاربردهای دلالتی و وصفی وجود دارد اما این شهود باید توجیه شود. ۲. شهودات ما با این واقعیت تأیید می‌شوند که اظهارات جملائی که حاوی کاربردهای دلالتی هستند، ظاهراً دارای شرایط صدق متفاوتی با اظهاراتی هستند که حاوی کاربردهای وصفی‌اند. ۳. برای ایجاد این تفاوت، پشتیبانی نحوشناختی بیشتری وجود دارد؛ به این معنا که ظاهراً کاربردهای وصفی به درج پاره — جمله‌های (clauses) «هرکس» یا «هرچه» تن داده‌اند، مثلاً «قاتل تقی، هرکسی که باشد، دیوانه است» (Searle, 1979: 140-1).

۴. روایت کریپکی از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی

سول کریپکی (Saul Kripke) (1940- 2022)، فیلسوف و منطق‌دان آمریکایی معاصر، معتقد است تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی، در واقع تفاوت میان دلالت گفتار گوینده (speaker reference) و دلالت معناشناختی (semantic reference) است. دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی در مورد کاربرد وصفی با هم منطبق‌اند، زیرا قصد گوینده فقط دلالت کردن بر دلالت معناشناختی است و دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی در مورد کاربرد دلالتی — اگر هر دوی آن‌ها یک چیز را مشخص کنند — ممکن است با هم منطبق شوند اما اگر

تحلیل کاربردهای دلالتی و وصفی براساس افعال غیرمستقیم گفتاری (غلامرضا حسین پور) ۷۵

گوینده اشتباه کند، ممکن است دلالت معناساختی با دلالت گفتار گوینده متفاوت باشد (Kripke, 1977: 264).

اما از منظر سرل، روایت کریپکی از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی نمی‌تواند کاملاً درست باشد، زیرا گوینده در کاربرد دلالتی نباید حتی باور کند آن چیزی که بر آن دلالت می‌شود، توصیفی را که او به کار می‌برد، می‌تواند محقق کند. با این حال، تفاوت میان دلالت گفتار گوینده و دلالت معناساختی شبیه تفاوتی است که سرل میان معنای اظهار یا مراد گوینده و معنای جمله به کار می‌برد؛ یعنی آنچه سرل آن را معنای جمله (sentence meaning) می‌نامد، همان چیزی است که گوینده به معنای حقیقی، با اظهار جمله در یک سیاق، می‌گوید و آنچه سرل آن را معنای اظهار گوینده (speaker's utterance meaning) می‌نامد، همان چیزی است که گوینده به نحو واقعی آن را انتقال می‌دهد یا با آن ارتباط برقرار می‌کند. فاصله میان معنای جمله و مراد گوینده همیشه نزدیک است. به عبارت دیگر، آنچه به طور ضمنی گفته می‌شود یا به طور غیرمستقیم انتقال داده می‌شود، می‌تواند همیشه به معنای حقیقی نیز گفته یا به صورت مستقیم انتقال داده شود (Recanati, 2003: 195-6). البته کریپکی روش عجیبی را برای بیان این تفاوت اتخاذ می‌کند، زیرا دلالت، برخلاف معنا، یک فعل گفتاری است؛ اظهارات، به آن معنایی که گفته‌های گویندگان بر آن‌ها دلالت می‌کنند، بر چیزی بیش از قول دادن یا دستور دادن دلالت نمی‌کنند (Searle, 1979: 155).

در عین حال، اگر کسی دلالت معناساختی را برحسب رویه‌هایی تحلیل کند که با معنای حقیقی تعیین می‌شوند، می‌تواند این دشواری را به راحتی توضیح دهد. گویی کریپکی قصد انجام چنین کاری را دارد (Kripke, 1977: 263) اما در ادامه سعی می‌کند هر دو دلالت گفتار گوینده و دلالت معناساختی را برحسب انواع مختلف قصدها تحلیل کند؛

در یک زبان شخصی معین، دلالت معناساختی یک دلالت‌گر (designator) (بدون شاخص‌گون‌ها (indexicals)) با قصد عام گوینده برای دلالت بر یک شیء معین، هر وقت دلالت‌گر به کار رود، ارائه می‌شود. دلالت گفتار گوینده با یک قصد خاص، در یک موقعیت معین، برای دلالت بر یک شیء معین ارائه می‌شود (Ibid: 264).

۵. نقد سرل به روایت کریبکی از تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی

اینجاست که از نظر سرل، روایت کریبکی به مانع برخورد می‌کند؛ یعنی به معنایی که در آن واقعاً هم قصدهای عام داریم و هم قصدهای خاص. مثلاً من قصد خاصی دارم که فردا به سمت مشهد رانندگی کنم و قصد عامی دارم که هر وقت در ایران رانندگی می‌کنم، در سمت راست جاده رانندگی کنم. چنین قصدهای عامی را در مورد توصیفات معین ندارم. اگر استفاده من از توصیفات معین به چنین قصدهای عامی نیاز داشته باشد، باید شمار نامحدودی از آنها را شکل دهم، زیرا شمار نامحدودی از توصیفات معین وجود دارند که من قادر به استفاده و فهم آنها در زبان خود هستم. یا مثلاً توصیف معین «مردی که در بالای ساختمان دولتی در ساعت ۱۰ صبح ۱۷ بهمن ۱۴۰۱ ساندویچ ژامبون می‌خورد» را در نظر بگیریم. کریبکی به ما می‌گوید که در زبان فردی من، مصداق معناساختی این توصیف معین با قصد عام من برای دلالت بر یک چیز خاص ارائه می‌شود.

اما از نظر سرل، فقط می‌توانیم بگوییم هرگز چنین قصد عامی را نداریم و شکل ندادیم. در واقع می‌دانیم که این عبارت به چه معناست و با این آگاهی، می‌دانیم تحت چه شرایطی استفاده از این عبارت با قصد خاصی برای انجام فعل گفتاری دلالت با آن صحیح است. اما افزون بر دانستن این معنا و داشتن قصدهای خاص در موقعیت‌های خاص، قصدهای عامی از آن نوعی که کریبکی توصیف می‌کند، نداریم و حتی این فرض که ما قصد عامی را برای این مورد شکل می‌دهیم، هیچ کمکی نخواهد کرد، زیرا هنوز به معنای حقیقی موارد بی‌شمار دیگری وجود دارند که ما چنین قصدهای عامی برای آنها نداریم.

حال سرل می‌گوید فرض کنیم تصمیم گرفتیم این عبارت را فقط برای دلالت بر «نقی» (قاتل تقی) به کار ببریم؛ بدین لحاظ، در زبان فردی خود واقعاً قصد عامی داریم که می‌توانیم آن را با گفتن این جمله بیان کنیم: «ما قصد عامی داریم که هر وقت عبارت «مردی که در بالای ساختمان دولتی در ساعت ۱۰ صبح ۱۷ بهمن ۱۴۰۱ ساندویچ ژامبون می‌خورد» را به کار می‌بریم، بر نقی دلالت می‌کند» اما این هنوز ما را با شمار نامحدودی از توصیفات معین دیگری باقی می‌گذارد که چنین قصدهای عامی را برای آنها نداریم.

افزون بر این، از منظر سرل، ما به چنین قصدهای عامی نیاز نداریم تا استفاده خودمان را از توصیفات معین توجیه کنیم. ما معانی مؤلفه‌های زبان و قواعد ترکیب آنها را در عبارات گسترده‌تری می‌دانیم. این آگاهی ما را قادر می‌سازد تا بفهمیم چه رویه‌هایی با توصیف معین جدیدی که می‌شنویم یا شکل می‌دهیم، بیان می‌شوند و بنابراین، هنگامی که توصیفات معین

خاصی را با قصدهای خاص برای دلالت بر چیزهای خاص در موقعیت‌های خاص به زبان می‌آوریم، از این آگاهی استفاده می‌کنیم (Searle, 1979: 156-7).

۶. تصویر زبانی دلالت از مدلول

اساساً چطور ممکن است گفتارهای گویندگان بر اشیا دلالت کنند؟ سرل معتقد است دلالت با تنوعی از ابزارهای نحوشناختی، از جمله اسم‌های خاص، توصیفات معین و ضمایی شامل ضمائر دلالتی (demonstrative) به انجام می‌رسد و گفتارهای گویندگان می‌توانند با استفاده از این ابزارها، برحسب واقع شدن در روابطی خاص با اشیا، بر اشیا دلالت کنند. مثلاً ممکن است یک گوینده اسم خاص شیئی را بداند یا ممکن است واقعاتی را درباره آن شیء بداند یا ممکن است بتواند آن را در میدان دید خود ببیند یا ممکن است بالای آن نشسته باشد و ...

بنابراین، از نظر سرل، چون باید ابزاری زبانی وجود داشته باشد که گفتار گوینده برای دلالت بر چیزی، از آن استفاده کند، می‌توانیم بگوییم هر وقت گفتار یک گوینده بر چیزی دلالت می‌کند، باید تصویری زبانی از آن چیز داشته باشد؛ یعنی یک اسم خاص، یک توصیف معین و ... و این تصویر چیزی را نشان خواهد داد که بر ذیل رویه‌ای یا رویه دیگری دلالت می‌کند. اظهار «قاتل تقی» چیزی را ذیل رویه قاتل تقی بودن نشان می‌دهد؛ یعنی «نقی» چیزی را ذیل رویه نقی بودن نشان می‌دهد. پس می‌توانیم بگوییم که دلالت تماماً ذیل یک رویه است؛ یعنی اینکه دلالت همیشه متضمن تصویری زبانی از چیزی است که بر آن دلالت می‌شود و این امر ما را قادر می‌سازد نه تنها رویه‌هایی مانند قاتل تقی بودن را مثلاً بپذیریم، بلکه حتی نقی بودن یا موسوم به نقی بودن را بپذیریم.

اساساً در فلسفه زبان میان معنای جمله یا عبارت و مراد گوینده هنگام گفتن آن جمله یا عبارت، تفاوت رایجی وجود دارد. اهمیت این تفاوت از این واقعیت نسبتاً سطحی ناشی نمی‌شود که ممکن است گوینده از معنای جمله یا عبارت بی‌اطلاع باشد بلکه از این واقعیت ناشی می‌شود که حتی در جایی که گوینده از قابلیت زبانی کاملی برخوردار است، جمله حقیقی یا معنای عبارت ممکن است با معنای اظهار گوینده منطبق نباشد. برخی از نمونه‌های رایج این تباین عبارتند از استعاره — که گوینده چیزی می‌گوید اما چیز دیگری را مراد می‌کند — کنایه — که گوینده چیزی می‌گوید اما مخالف چیزی را که می‌گوید، منظور دارد — و افعال غیرمستقیم گفتاری (indirect speech acts) — که گوینده چیزی می‌گوید، منظورش آن چیزی است که می‌گوید اما چیز دیگری را هم منظور دارد — (Ibid: 142-3).

۷. افعال غیرمستقیم گفتاری؛ راه‌حل سرل درباره تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی

پرسشی را که سرل از طریق افعال غیرمستقیم گفتاری طرح می‌کند، این است که چگونه ممکن است گوینده چیزی را بگوید و آن را منظور دارد اما چیز دیگری را نیز منظور دارد و از آنجا که معنا برای ایجاد فهم در شنونده و در قصد او سهمی دارد، بخش مهمی از این پرسش، این است که چگونه ممکن است شنونده فعل غیرمستقیم گفتاری را بفهمد، آن هم وقتی که جمله‌ای را که می‌شنود و می‌فهمد، معنای دیگری دارد.

بدین‌سان سرل در روایت خود از افعال غیرمستقیم گفتاری، میان فعل مضمون در سخن (illocutionary act) اولیه گوینده که به معنای حقیقی در اظهار او بیان نمی‌شود و فعل مضمون در سخن ثانویه او که به معنای واقعی بیان می‌شود، تفاوت قائل می‌شود. فعل مضمون در سخن اولیه به صورت غیرمستقیم از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه انجام می‌شود. بدین‌سان مثلاً ممکن است با گفتن «روی پای من ایستاده‌اید» از یک فرد بخواهم که پایش را از روی پایم بردارد. در چنین مواردی به معنای حقیقی اظهاری می‌کنم بدین مضمون که آن فرد روی پای من ایستاده است، اما فقط این کار را نمی‌کنم. مقاصد مضمون در سخن من شامل معنای جمله‌ای است که به زبان می‌آورم اما این مقاصد فراتر از آن می‌روند، زیرا منظور من فقط این نیست که «روی پای من ایستاده‌اید» بلکه «لطفاً پایت را از روی پایم بردار» نیز است. در چنین مواردی یک فرد در یک اظهار، دو فعل گفتاری را انجام می‌دهد، زیرا فعل مضمون در سخن اولیه درخواست از فردی که پایش روی پای من است، به صورت غیرمستقیم از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه این اظهار که او روی پای من است، انجام می‌شود. شاید چگونگی انجام اولی از طریق انجام ثانوی پیچیده باشد اما اینکه چنین چیزهایی معمولاً اتفاق می‌افتند، باید بدیهی باشد.

از نظر سرل، آنچه در کاربردهای موسوم به دلالتی دانلان رخ می‌دهد، به همین سادگی است. گاهی اوقات وقتی گفتار کسی بر چیزی دلالت می‌کند، بسیاری از رویه‌ها را با خود دارد که ذیل آن‌ها یا برحسب آن‌ها می‌تواند بر آن چیز دلالت کند، اما رویه‌ای را انتخاب می‌کند که ذیل آن بر آن چیز دلالت کند. معمولاً رویه‌ای که کسی انتخاب می‌کند، رویه‌ای است که گوینده فرض می‌کند شنونده را قادر می‌سازد همان چیز را انتخاب کند. در چنین مواردی، مانند افعال غیرمستقیم گفتاری، کسی آنچه را که می‌گوید، منظور دارد اما چیزی دیگر را هم مراد می‌کند. در این موارد، هر رویه‌ای انجام می‌شود، به شرطی که شنونده را قادر به انتخاب چیزی کند. حتی ممکن است چیزی باشد که شنونده و گوینده آن چیز را نادرست بدانند، مثلاً دانلان

موردی را ارائه داده که گفتار گوینده و شنونده به مردی به عنوان «پادشاه» دلالت می‌کند و او را غاصب می‌داند. بدین‌سان کسی می‌گوید «قاتل تقی» اما این را هم «آن مرد در آنجا، نقی، متهم به جنایت، شخصی که اکنون توسط دادستان منطقه مورد بازجویی قرار گرفته، شخصی که رفتار خیلی عجیبی دارد و...» منظور دارد.

در چنین مواردی اگر رویه‌ای که کسی برای دلالت بر چیزی انتخاب کرده، مؤثر نباشد، آن شخص می‌تواند به سمت رویه دیگری عقب‌نشینی کند. اما باید توجه داشت که در هر کاربرد دلالتی، اگرچه عبارتی که واقعاً به کار می‌رود، ممکن است درباره چیزی که بر آن دلالت می‌شود، نادرست باشد و بدین‌سان آن چیز رویه‌ای را که ذیل آن بر آن دلالت می‌شود، متقاعد نکند اما همیشه باید رویه دیگری وجود داشته باشد که گفتار گوینده ذیل آن بتواند بر چیزی دلالت کند و گوینده با آن چیز متقاعد شود (Ibid: 143-4).

در واقع از نظر سرل، این نکته را می‌توان به تمام مثال‌های دانلان درباره کاربردهای دلالتی توصیفات معین تعمیم داد اما به شرطی که مقاصد گوینده به اندازه کافی روشن باشد تا بتوانیم بگوییم او واقعاً مراد خود را می‌داند. بنابراین، نتیجه می‌شود که برای هر رویه ثانویه باید یک رویه اولیه‌ای وجود داشته باشد و این در مورد همه مثال‌های دانلان صادق است؛ هر کاربرد دلالتی، اظهاری است درباره توصیفی معین که یک رویه ثانویه را بیان می‌کند و هر کاربرد دلالتی یک رویه اولیه اساسی دارد.

از منظر سرل، همه کاربردهای دلالتی دانلان فقط کاربردهایی‌اند که در آنجا گوینده توصیف معینی را به کار می‌برد که رویه ثانویه‌ای را که دلالت ذیل آن انجام می‌شود، بیان می‌کند. اما این واقعیت که یک توصیف معین می‌تواند به زبان آورده شود تا هم یک رویه اولیه و هم یک رویه ثانویه را بیان کند، به همان اندازه که نشان می‌دهد ابهامی در توصیفات معین وجود دارد یا دو کاربرد مختلف از توصیفات معین وجود دارند، این واقعیت هم که می‌توان جمله «شما روی پای من ایستاده‌اید» را هم در یک فعل مضمون در سخن ثانویه — برای درخواست از کسی که پایش را روی پایم گذاشته — و هم در فعل مضمون در سخن اولیه — فقط برای بیان اینکه او روی پای من ایستاده است، به زبان آورد — نشان می‌دهد که این جمله مبهم است یا دو کاربرد متفاوت دارد (Ibid: 145-6).

سرل معتقد است همان‌طور که در موارد فعل غیرمستقیم گفتاری، یک شخص فعل مضمون در سخن اولیه را از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه حقیقی انجام می‌دهد، بنابراین او در کاربرد دلالتی توصیفات معین، فعل دلالت بر چیزی که رویه اولیه را محقق می‌کند، از طریق

انجام فعل دلالتی که رویه ثانویه را بیان می‌کند، انجام می‌دهد. در هر دو حالت، اگر شنونده قصد اولیه را براساس شنیدن عبارتی که قصد ثانویه را بیان می‌کند، دریابد، مقاصد ارتباط آن شخص موفقیت‌آمیز خواهد بود و در هر دو حالت، می‌تواند در قصد اولیه خود موفق شود حتی در موارد خاصی که فعل گفتاری ثانویه او به جهات مختلفی ناقص باشد. می‌توانم با گفتن اینکه «روی پای من ایستاده‌اید» با درخواست از تو که پایت را از روی پای من بردار، موفق باشم حتی اگر روی پایم نایستاده باشی بلکه روی آن نشسته باشی، و می‌توانم در دلالت بر مردی که هر دو با گفتن «قاتل تقی» به او نگاه می‌کنیم، موفق باشم حتی اگر نه او و نه شخص دیگری تقی را به قتل رسانده باشند.

تفاوت میان رویه‌های اولیه و ثانویه در مورد اسم‌های خاص نیز صدق می‌کند. باز هم سرل می‌گوید فرض کنید بگویم «شکسپیر» در نمایش‌نامه هملت (Hamlet)، شخصیت هملت را به طرز بسیار قابل قبول‌تری از شخصیت اوفلیا (Ophelia) پیش می‌برد. حال فرض کنید شکسپیر نمایش‌نامه هملت را نوشته باشد؛ فرض کنید از بین همه نمایش‌نامه‌های منسوب به او، در واقع این اثر فقط توسط شخص دیگری نوشته شده باشد. آیا گفته من نادرست است؟ نه لزوماً، زیرا ممکن است منظور من از «شکسپیر»، فقط نویسنده نمایش‌نامه هملت باشد. ممکن است «شکسپیر» بیان رویه ثانویه‌ای باشد و ممکن است رویه اولیه، «نویسنده نمایش‌نامه هملت» باشد و منظور من این بوده است و از این رو، اظهاری که کردم، این باشد: «نویسنده نمایش‌نامه هملت شخصیت هملت را به طرز قابل قبول‌تری از شخصیت اوفلیا پیش می‌برد» و این اظهار، مانند مثال‌های دانلان در مورد کاربردهای دلالتی توصیفات معین، می‌تواند صادق باشد حتی اگر دقیقاً توسط جمله‌ای که من به زبان آوردم، بیان نشده باشد.

آنچه در کاربردهای موسوم به وصفی توصیفات معین رخ می‌دهد، از نظر سرل، فقط همین است؛ یعنی عبارتی که به زبان آورده می‌شود، رویه اولیه‌ای را بیان می‌کند که دلالت ذیل آن انجام می‌شود. بدین‌سان اظهاری که می‌شود، اگر چیزی آن رویه را محقق نکند، نمی‌تواند صادق باشد و اگر چیزی آن رویه را محقق کند، بسته به اینکه آیا آن چیز که آن رویه را محقق می‌کند، ویژگی منسوب به آن را داشته است یا نه، این گزاره صادق یا کاذب خواهد بود. به طور خلاصه، در کاربردهای وصفی، مراد گوینده و معنای جمله یکسان‌اند و در مثال‌های دانلان، عبارتی که به زبان آورده می‌شود، باید یک رویه اولیه را به یکی از این دو دلیل بیان کند؛ یا این تنها رویه‌ای است که در اختیار گوینده است و در نتیجه تنها رویه‌ای است که گوینده می‌تواند از طریق آن از دلالت حمایت کند یا در آن مواردی که گوینده چندین رویه را با خود

دارد که ذیل آن می‌تواند از دلالت حمایت کند، فقط یکی از آن‌ها به نحو تعیین‌کننده‌ای در شرایط رضایت فعل گفتاری‌ای که او انجام می‌دهد، ظاهر شود و این همان چیزی است که او به زبان می‌آورد (Ibid: 147-8).

بدین‌سان اختلاف اساسی در روایات سرل و دانلان این است که در روایت دانلان، دو کاربرد متفاوت از توصیفات معین وجود دارند که فقط یکی از آن‌ها کاربرد دلالتی است. بدین معنا، توصیفات معین دارای ابهام‌اند، هرچند او می‌پذیرد که ممکن است این ابهام یک ابهام کاربردی باشد و نه معناشناختی اما در روایت سرل، چنین ابهامی وجود ندارد.

از نظر سرل، همه کاربردهای دانلان کاربردهایی‌اند که توصیف معین برای دلالت کردن به کار می‌رود. تنها اختلاف این است که در کاربردهای دلالتی، دلالت ذیل یک رویه ثانویه انجام می‌شود و در کاربردهای وصفی، ذیل یک رویه اولیه. از آنجا که هر گزاره حاوی یک دلالت باید یک رویه اولیه داشته باشد، ممکن است گفتار گوینده در کاربرد دلالتی هنوز بر چیزی دلالت کند که رویه اولیه را محقق می‌کند حتی اگر عبارتی که به زبان آورده می‌شود که رویه ثانویه‌ای را بیان کند، در مورد آن چیز صادق نباشد.

۸. نتیجه‌گیری

۱. اساساً یکی از پرسش‌های مهم در باب توصیفات معین، تفاوت میان کاربردهای دلالتی و وصفی از این توصیفات است. دانلان معتقد است تعریف دلالت‌گرانه‌ای که راسل ارائه می‌دهد، قابل اطلاق بر هر دو کاربرد است اما کاربرد دلالتی نمی‌تواند همانند دلالت باشد و لذا کاربرد دلالتی توصیفات معین براساس دیدگاه راسل تشخیص داده نمی‌شود.

۲. استراوسون نیز کاربرد دلالتی توصیفات معین را تشخیص می‌دهد اما از نظر دانلان، آنچه استراوسون نمی‌بیند، این است که یک توصیف معین می‌تواند نقش کاملاً متفاوتی داشته باشد؛ یعنی حتی اگر در یک جمله و همان جمله روی دهد، می‌تواند به نحو غیردلالتی کاربرد شود.

۳. از نظر سرل، دانلان به نظریه‌های راسل و استراوسون درباره توصیفات معین به این دلیل که هر دوی آن‌ها موفق نمی‌شوند کاربرد دلالتی را توضیح دهند، ایراد می‌گیرد اما هیچ‌جا به ما مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی را برای تشخیص هیچ کاربردی نمی‌دهد.

۴. کریپکی اما معتقد است تفاوت کاربردهای دلالتی و وصفی، در واقع تفاوت میان دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی است. دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی در مورد کاربرد وصفی با هم منطبق اند، زیرا قصد گوینده فقط دلالت کردن به دلالت معناشناختی است و دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی در مورد کاربرد دلالتی، اگر هر دوی آن‌ها یک چیز را مشخص کنند، ممکن است با هم منطبق شوند اما اگر گوینده اشتباه کند، ممکن است دلالت معناشناختی با دلالت گفتار گوینده متفاوت باشد.

۵. از منظر سرل، روایت کریپکی نمی‌تواند کاملاً درست باشد، زیرا گوینده در کاربرد دلالتی نباید حتی باور کند آن چیزی که بر آن دلالت می‌شود، توصیفی را که او به کار می‌برد، می‌تواند محقق کند. با این حال، تفاوت میان دلالت گفتار گوینده و دلالت معناشناختی شبیه تفاوتی است که سرل میان مراد گوینده و معنای جمله به کار می‌برد، هر چند کریپکی روش عجیبی را برای بیان آن اتخاذ می‌کند، زیرا دلالت، برخلاف معنا، یک فعل گفتاری است.

۶. سرل معتقد است میان معنای جمله یا عبارت و مراد گوینده هنگام گفتن آن جمله یا عبارت، تفاوت رایجی وجود دارد. اهمیت این تفاوت از این واقعیت ناشی می‌شود که حتی در جایی که گوینده از قابلیت زبانی کاملی برخوردار است، جمله حقیقی یا معنای عبارت ممکن است با معنای اظهار گوینده منطبق نباشد. یکی از نمونه‌های رایج این تفاوت عبارت از فعل غیرمستقیم گفتاری است؛ یعنی گوینده چیزی می‌گوید، منظورش آن چیزی است که می‌گوید اما چیز دیگری را هم منظور دارد.

۷. سرل در روایت خود از افعال غیرمستقیم گفتاری، میان فعل مضمون در سخن اولیه گوینده که به معنای حقیقی در اظهار او بیان نمی‌شود و فعل مضمون در سخن ثانویه او که به معنای واقعی بیان می‌شود، تفاوت قائل می‌شود. فعل مضمون در سخن اولیه به صورت غیرمستقیم از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه انجام می‌شود. از نظر سرل، همه کاربردهای دلالتی دانلان فقط کاربردهایی اند که در آنجا گوینده توصیف معینی را به کار می‌برد که رویه ثانویه‌ای را که دلالت ذیل آن انجام می‌شود، بیان می‌کند. سرل معتقد است همان‌طور که در موارد فعل غیرمستقیم گفتاری، یک شخص فعل مضمون در سخن اولیه را از طریق انجام فعل مضمون در سخن ثانویه حقیقی انجام می‌دهد، او هم در کاربرد دلالتی توصیفات معین، فعل دلالت بر چیزی که رویه اولیه را محقق می‌کند، از طریق انجام فعل دلالتی که رویه ثانویه را بیان می‌کند، انجام می‌دهد.

تحلیل کاربردهای دلالتی و وصفی براساس افعال غیرمستقیم گفتاری (غلامرضا حسین پور) ۸۳

۸. در کاربردهای وصفی، مراد گوینده و معنای جمله یکسان‌اند و در کاربردهای دلالتی نه. بدین‌سان اختلاف اساسی در روایات سرل و دانلان این است که در روایت دانلان، دو کاربرد متفاوت از توصیفات معین وجود دارند که فقط یکی از آن‌ها کاربرد دلالتی است و بدین لحاظ، توصیفات معین دارای ابهام‌اند اما در روایت سرل، چنین ابهامی وجود ندارد. از نظر سرل، همه کاربردهای دانلان کاربردهایی‌اند که توصیف معین برای دلالت کردن به کار می‌رود. تنها اختلاف این است که در کاربردهای دلالتی، دلالت ذیل یک رویه ثانویه انجام می‌شود و در کاربردهای وصفی، ذیل یک رویه اولیه.

پی‌نوشت‌ها

۱. مسئله اصلی در نظریه فعل گفتاری (speech act) این است که از طریق آن، جایگزینی برای تمایز بنیادین میان اظهارات انشائی و اخباری یافت شود؛ یعنی تمایز میان اظهاراتی که گزاره‌ها یا توصیفات هستند و اظهاراتی که افعالی مانند قول دادن، عذرخواهی کردن، شرط بستن یا هشدار دادن هستند و در واقع تمایز میان اظهاراتی که می‌گویند و اظهاراتی که عمل می‌کنند (Searle, 1968: 405). اظهارات اخباری می‌توانند صادق یا کاذب باشند اما اظهارات انشائی، صادق یا کاذب نیستند بلکه به بجا یا نابجا متصف می‌شوند. به ازای معیار صدق/کذب برای ارزیابی اظهارات اخباری، معیار بجا/نابجا برای ارزیابی اظهارات انشائی وجود دارد. اظهار انشائی، فعل یا عمل است، در حالی که اظهار اخباری، گزاره یا توصیف است. از نظر آستین، ما باید هر اظهاری را انجام یک فعل گفتاری در نظر بگیریم. مفهوم اظهار انشائی باید به آن اظهاراتی منحصر شود که شامل کاربرد انشائی یک عبارت انشائی می‌شود (Searle, 2001: 220). سرل افعال گفتاری را «واحد‌های بنیادین یا کوچک‌ترین واحدهای ارتباط زبانی» می‌خواند (Searle, 1969: 16).

کتاب‌نامه

- Donnellan, Keith S. (1968), "Putting Humpty Dumpty Together Again", *Philosophical Review* 77: 203-215.
- Donnellan, Keith S. (1966), "Reference and Definite Descriptions", *Philosophical Review* 75: 281-304.
- Kripke, Saul (1977), "Speaker's Reference and Semantic Reference", *Midwest Studies in Philosophy*, Vol. 2, 255-76.
- Recanati, Francois (2003), "The Limits of Expressibility", in Smith, Barry (ed), *John Searle*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Russell, Bertrand (1905), "On Denoting." *Mind* 14: 479-493.
- Searle, J. R. (2001), "J. L. Austin", in Martinich A. P. and Sosa, David (eds), *A Companion to Analytic Philosophy*, Oxford: Blackwell Publishers Ltd.

- Searle, J. R. (1979), *Expression and Meaning*; Studies in the Theory of Speech Acts, Cambridge: Cambridge University Press.
- Searle, J. R. (1969), *Speech Acts*, An Essay in the Philosophy of Language, Cambridge: Cambridge University Press.
- Searle, J. R. (1968), "Austin on Locutionary and Illocutionary Acts." *Philosophical Review* 77: 405 - 424.
- Strawson, Peter (1950), "On Referring." *Mind* 59: 320-344.

